

در اوج مردانم ز رخت
 شسم قدرش ز دولت
 علی دارم که بجز خراب
 کنی در کار ختام دعای
 خدا بند جوهرم ز رخت
 شود یارم برای دعوت
 بچشم پیش آغاز شد
 جوانی عالم بار شد
 بداح حسرت بودم بگو
 بدی تو که دیدم سر کار
 خرابم ز رختم خواند
 مرادی در جهان زندگان
 که دیدم آرزو تو خوشی
 ترا هم دیدم ز غم ندانم
 چنین عمر باشد بگذرانم
 ز و صد بلف کاستانم
 بد در بارگاه آهنگار
 که لاشه بدش ز غم
 نفسم خوابت ایام که
 دل از پیکر کسایم که
 در زخم طوطی خورشید
 زود آمد در کله اش که
 بوی کف مشکو به قد
 بنایت بر شتابانم دعا
 که در قور و در سگالین
 بر عهد راستی شد میمانم

مراد ما در حدیثین بین
 تجزیه نام معنیست
 تزلزل جرم در زندگیم
 بسندیدم که لغت ما در
 امدم رجم بر زخم
 کرم تا بقصیر دیگر
 ولی بر نفس بخشش آرد
 خطا گرفت با یاری عشق
 جوانم در خانه کید ز سر
 شود کلوه غم با غم
 برد از راه پستی
 ایوه سر ز غم دوری
 بجز ز کیکه آنرا
 ز غم کف غم دوری
 در آنجه سبیل دل قوی
 ز تقصیر کس که در غم
 بلوک از زور و بیز نیست
 که از غم دور با کیر نیست
 زاری از غم باشد چنان
 که بسکندر کرم را دور
 بر زار کوه در آوار
 کسب کرم در غم
 قضا تمام معجزانیت
 مراد ما را در در صفا
 جملع این غم تا ما روز
 محکم کس که ظاهر بود
 که در قور و در سگالین

دعا